

انسان کامل از دیدگاه مولوی

محمد مهدی خسرویان*

چکیده: «مثنوی معنوی»، اثر ارزشمند مولانا جلال‌الدین محمد رومی، از جمله آثار ممتاز و برجسته در عرصه ادبیات منظوم عارفانه به حساب می‌آید. مولوی در این اثر گرانسنگ، با مهارت و هنرمندی شگرفی توانسته است چکیده‌ای از تمامی معارف والای انسانی و الهی را ارائه نماید. از جمله موضوعاتی که در مثنوی شریف توجه خاصی به آن شده، مقوله «انسان‌شناسی» می‌باشد. مولوی در جای جای این کتاب به تناوب از انسان و جنبه‌های مختلف شخصیتی او سخن به میان می‌آورد و می‌کوشد تا تصویری روشن و میرهن از «انسان کامل» ارائه نماید. در این مقاله ضمن ارائه تعریفی از انسان کامل و بررسی این موضوع در فرهنگ‌ها و مکاتب مختلف بشری، تصویری از انسان کامل در مثنوی مولوی ارائه شده است.

کلیدواژه: انسان کامل، مولوی، مثنوی.

مقدمه

توجه به انسان و بررسی جنبه‌های مختلف وجودی او از قدیم‌الایام به عنوان مسئله‌ی مهم و اساسی مورد توجه مذاهب و مکاتب مختلف بشری بوده است. در اکثر فرهنگ‌ها همواره جلوه‌ی از یک انسان آرمانی و همچنین جستجو در ماهیت مدینه فاضله و

آرمان شهر به عنوان یک هدف و مقصد متعالی، مدنظر بوده است.

انسانِ آرمانی، یا به روایت دیگر «انسان کامل»؛ در واقع انسانی است که تمامی مظاهر و ارزش‌های انسانی به طور کامل و به صورت هماهنگ در او تجلی پیدا کرده و به عنوان یک الگوی مطرح و تأثیرگذار برای سایر افراد بشر به حساب می‌آید.

دربارهٔ حقیقت و ماهیت انسان کامل نظرهای متفاوتی وجود دارد و آدمی در طول تاریخ به دنبال گمگشته‌یی به نام «انسان کامل» بوده است. چه بسا همین روح پویا و جستجوگر انسان سبب شده است که گاه موجودات ماوراء طبیعی و رب‌النوع‌ها و حتی قهرمانان اساطیری و افسانه‌یی را به عنوان انسانِ کامل برای خود قلمداد بنماید.

اسلام نیز به عنوان دینی جامع و کامل اهمیت بسیاری برای «انسان کامل» قائل می‌باشد، اگرچه در آیات قرآن و روایات نشانی از اصطلاح انسان کامل وجود ندارد، اما مفهوم آن را در پاره‌یی از آیات قرآن و همچنین برخی از احادیث و روایات منسوب به ائمهٔ اطهار می‌توان جستجو نمود. در عرفان ایرانی - اسلامی اولین کسی که این اصطلاح را مطرح می‌کند، «محبی‌الدین ابن عربی» است. پس از آن «عزیزالدین نسفی»، عارف نیمهٔ دوم قرن هفتم، اولین کسی است که کتابی تحت عنوان انسان کامل تصنیف می‌نماید. پس از نسفی، عبدالکریم جیلی همین اصطلاح را برای کتاب خود برمی‌گزیند و پس از آن کتاب‌ها و رسایل بسیاری تحت این عنوان به رشتهٔ تحریر در آورده می‌شود. مولوی نیز به عنوان شاعر و عارف بزرگ قرن هفتم، در اشعار خود از این اصطلاح بهره می‌گیرد و در اشعار وی نمونه‌های بسیاری از جلوه‌های انسان کامل را می‌توان مشاهده نمود. در این تحقیق برآنیم تا ضمن ارائهٔ تعریف و تاریخچه‌یی از «انسان کامل»، به بررسی این موضوع در مثنوی معنوی بپردازیم.

تعریف انسان کامل:

در اکثر مکاتب بشری و در نظر بسیاری از صاحب‌نظران، انسان کامل دارای صفات و ویژگی‌های مشترکی می‌باشد و همهٔ کسانی که در باب انسان کامل سخن گفته‌اند، این انسان را متصف به فضایل اخلاقی و کمالات انسانی نموده‌اند. این مکاتب اکثراً بر این

باورند که انسان کامل، انسانی است که از سایر انسان‌ها برتر و والاتر بوده و به عنوان یک الگو و آئینه تمام‌نما برای دیگران مطرح باشد.

«تعبیر انسان کامل در ادبیات اسلامی تا قرن هفتم هجری وجود نداشته است. امروز در اروپا هم این تعبیر خیلی زیاد مطرح است، ولی برای اولین بار در دنیای اسلام این تعبیر در مورد انسان به کار برده شده است.»^۱

انسان کامل به واسطه روح بلند و منیعی که دارد، در قلب‌های آدمیان نفوذ کرده و همه را منقلب می‌گرداند.

انسان کامل در قید و بند امور حسی و مادی نیست، بلکه مرغ روح او از قفس تنگ و تاریک این جهان پرواز کرده و در عالم بالا، یعنی عالم روح و ملکوت، به سیر و سیاحت مشغول است. «انسان کامل، انسانی است که از «خود طبیعی» گذشته و با انتخاب‌های خویش به «خود ایده‌آل» رسیده است... انسان کامل از آن‌چنان عظمتی برخوردار است که هیچ‌گاه در حیطه‌ای از زمان و مکان قرار نمی‌گیرد و همواره شهره عام و خاص است.»^۲

به روایت دیگر «انسان کامل انسانی است که جامع همه عالم الهی و کونی، از کلی و جزئی است و او کتابی است جامع کتب تکوینی الهی. و گفته‌اند چنین انسانی از حیث روح و عقل خویش کتاب عقلی است که به «ام‌الکتاب» موسوم است؛ از حیث قلبش کتاب لوح محفوظ؛ و از لحاظ نفس، کتاب محو و اثبات نامیده می‌شود.»^۳ دکتر شفیمی کدکنی در مورد انسان کامل می‌نویسد: «انسان کامل (کلمة‌الاهیه) برابر است با the logos که در اسلام و تمدن اسلامی به صورت‌های مختلف تجلی کرده است... به این لحاظ کلمه در نظر ابن عربی همان مقامی را داراست که عقل اول در مذهب افلوپین یا عقل کلی، در مذهب رواقیان. کلمة‌الاهیه که رایج‌ترین تصویر آن با نام «انسان کامل» در تمدن اسلامی رواج دارد. مفهوم است که با تمام آمیختگی‌ای که با عقاید اسلامی و قرآن

۱. مطهری، مرتضی: ص ۲۰.

۲. نصری، عبدالله: ص ۷.

۳. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۲): ص ۳۹۲.

و حدیث و کلام شیعی دارد، دارای ریشه‌های غیراسلامی است. بر طبق تحقیقی که مرحوم ابوالعلاء عقیلی کرده است عقاید ابن عربی در باب انسان کامل یا حقیقت محمدیه تحت تأثیر اندیشه‌های یونانی است. از سوی دیگر نباید از مشابهات این عقیده با آنچه در تشیع به عنوان ولایت پذیرفته شده است، غفلت کرد.^۱

خلقت انسان در قرآن کریم نیز از جمله موضوعاتی است که بسیار مورد توجه واقع شده است و از آن با القابی همچون خلیفة الله، صفی الله، ابوالوری و معلّم الاسماء یاد شده است.

همچنین در قرآن کریم مراتب سیر و آفرینش انسان در آیات زیر با تصویری زیبا و جامع بیان شده است:

«ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین»^۲

«ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون»^۳

«خلق الانسان من صلصال کالفخار»^۴

«خلق الانسان من نطفه...»^۵

«خلق الانسان من علق»^۶

«الذی احسن کل شی خلقه و بدا خلق الانسان من طین»^۷

«صوفیان بزرگ و از جمله حلاج و ابن عربی «انسان کامل» را با «ولی» و «مرشد» و «پیر» مرادف به کار می‌برند؛ زیرا ولایت اساس مراتب روحی و برترین آنهاست، و از این رو هر پیامبری ولی است و هر ولی به نوعی پیامبر است و همه پیامبران اولیاءاند، زیرا ایشان گذشته از اینکه معرفت کامل نسبت به خدا دارند، چیزهایی نیز از عالم غیب می‌دانند؛ جز اینکه رسالت و ثبوت منقطع و بریده می‌شود، زیرا محدود به زمان و مکان

۱. شفیمی کذکنی، محمد رضا: شماره ۱۵۱۱، ص ۹.

۲. الهی قمشه‌ای، مهدی (۱۳۷۷): سوره مؤمنون، آیه ۱۲. ۳. همان، سوره الحج، آیه ۳۶.

۴. همان، سوره الزمّن، آیه ۱۴. ۵. همان، سوره نحل، آیه ۴۱.

۶. همان، سوره علق، آیه ۲. ۷. همان، سوره سجد، آیه ۷.

است، ولی ولایت هرگز بریده نمی‌شود. چه معرفت کامل به خدا هرگز محدود به زمان و مکان نیست و بریده نمی‌شود. این انسان کامل همان آدمی است که مولوی نیز او را توصیف کرده و در پایان می‌گوید:

مدح این آدم که نامش می‌برم
قاصر مگر تا قیامت بشمرم
بود آدم دیده‌نور قدیم
موی در دیده بود کوه عظیم^۱

«این عربی» در مورد انسان کامل می‌گوید: «که آفرینش جهان با خلقت انسان کامل رسیده است: «فتمّ العلم بوجوده»^۲

عزیزالدین نسفی در مورد انسان کامل می‌گوید:

«ای دوست! انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و یا به عبارت دیگر چهار چیز به کمال در وی باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف»^۳

وی در ادامه نام‌هایی را برای انسان کامل بیان می‌کند:

«اکثرن که صفت انسان کامل را دانستی، بدان که وی را نام‌هایی متعدّد است. انسان کامل را شیخ، پیشوا و هادی و مهدی و دانا و بالغ و کامل و مکمل و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان و جام جهان‌نما و آینه گیتی‌نما و اکسیر اعظم گویند؛ عیسی گویند چرا که مرده زنده می‌کند و خضر گویند که آب حیات خورده است، و سلیمان گویند که زبان مرغان می‌داند»^۴

نسفی سه ویژگی برای انسان کامل قائل است:

«۱- او پیوسته در هستی حضور دارد. ۲- او مرکز عالم و میوه درخت آفرینش است و مقصود خداوند از خلقت کائنات و موجودات ظهور او بوده است. ۳- در هر زمان فقط یک انسان کامل وجود دارد»^۵

نسفی همچنین انسان کامل را واقف به همه امور حسی و دنیایی می‌داند و در این باره

۲. انصاری، شهره: ش ۱، ص ۳۶.

۱. حلی، علی اصغر (۱۳۸۲): ص ۱۱۰.

۴. همان، ص ۲۷. ۵. همان، ص ۲۲.

۳. اسفندیار، محمودرضا: ص ۲۷.

می نویسد:

«ای دوست! تمام عالم و آنچه در آن است همانند حقه‌ای (جعبه کوچک) است که هیچ یک از موجودات این حقه را از این حقیقت آگاهی نیست جز انسان کامل که از خود و از این حقه خبر دارد و از حقایق عالم ظاهر و باطن چیزی بر وی پوشیده نیست. انسان‌ها اشرف موجودات عالم و انسان کامل زیده و اشرف آدمیان است.»^۱

«ای دوست! انسان کامل پس از آنکه به شناخت و لقای خداوند نائل آمد و به حقایق عالم دست یافت، هیچ کاری را برتر از نیکی و احسان و خدمت به خلق ندید و بهترین خدمت که از دست وی برآید، آن است که رفتار و شیوه‌ای مردمان را پیامزد که به واسطه آن دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه‌های آن در امان و در آخرت رستگار باشند و این خود رسم و شیوه انبیاست.»

انسان کامل هیچ طاعتی را بهتر از این نیافت که در میان خلق راستی و درستی بپراکند و بدی و زشتی و کژی از میان برکند و آدمیان را به خدا خواند و مدح آخرت و دم دنیا کند.»^۲

با توجه به تعاریفی که برای انسان کامل ارائه شد و «...از آنجایی که ما را برای رسیدن به انسان بودن کامل و سرشار برنامه‌ریزی کرده‌اند، زندگی همیشه «بودنی» پیوسته دگرگون است. فرایندی است مستمر تا خود را برای مقابله با خواسته‌ها و نیازهای حال و آینده مهیا سازیم.»^۳

در واقع «ظهور وجود هر انسان و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، حداقل خواسته هستی ما، تنها هدف هستی ما و یگانه امید آن است.»^۴

این هریبی، نظریه پرداز انسان کامل:

ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طائی در رمضان سنه

۱. اسفندیاری، محمودرضا: ص ۲۷. ۲. همان، ص ۲۸. ۳. بوسکالیا، لئو: ص ۴۸.

۴. همان، ص ۲۱.

۵۶۰ هجری قمری، در مرسیه از شهرهای اندلس، در خانواده‌ای اهل زهد و تقوی متولد شد. ابن عربی به القابی همچون «ابن افلاطون» و «ابن سراقه» و «آل شیخ الاکبر» نیز معروف بوده است.

خانواده وی از جمله خانواده‌های نجیب، اصیل و دارای ثروت و مکننت بوده که در زهد و تقوی نیز معروف و جدّ اعلای او «حاتم طائی» مرد بخشنده و سرشناس حرب بوده است.

ابن عربی پس از گذراندن سال‌های نخست عمر خود به همراه خانواده‌اش در هشت سالگی، یعنی در سال ۵۶۸ هجری به شهر «اشبیلیه»، پایتخت اندلس سفر می‌کند و تا سال ۵۹۸ هجری، یعنی قریب به سی سال، در آنجا اقامت می‌کند. ابن عربی در این شهر به تکمیل مراحل تربیت دینی و ادبی خود مشغول می‌شود و قرآن و حدیث را نیز نزد استادانی همچون «ابوبکر محمد بن خلف لخمی» و «ابوالقاسم عبدالرحمن القرطبی» فرا می‌گیرد.

ابن عربی در سنین جوانی دچار تحوّل بزرگ روحی و معنوی می‌شود و به مقام کشف و شهود نایل می‌گردد و در عرفان اسلامی به شهرت می‌رسد. همین اشتهاوی سبب می‌شود که فیلسوف کبیر ابن رشد قرطبی به او علاقه‌مند شده و در خواست ملاقات با ابن عربی را می‌نماید. این ملاقات از آن جهت که یکی نماینده و پیرو عقل و برهان و دیگری نماینده و شیفته طریق کشف و عیان است، در تاریخ بسیار حائز اهمّیت است.

سرانجام ابن عربی در دمشق اقامت می‌گزیند و در ربیع‌الثانی ۶۳۸ هجری قمری در همانجا وفات می‌کند. ابن عربی یکی از پرکارترین عرفای ایران به شمار می‌آید. شمار تألیفات وی را بالغ بر ۱۵۰ جلد کتاب ذکر کرده‌اند، البتّه برخی از مورّخان معتقدند که این تنها بخشی از تألیفات اوست. ابن عربی به تقلید اعتقادی نداشت، بلکه نور باطن را مبدأ و منشاء همه تحوّل‌ات روحی و معنوی خود می‌دانست. وی معتقد بود که «نور محمدی» را دیده است و اسم اعظم خدا را می‌داند و معرفت اکسیر یا کیمیا را به دست آورده، اما نه از راه کسب بلکه از راه الهام. از این روی او را زندیق خواندند و در مصر

حتی عوام برای کشتن او شوریدند.^۱

همان طور که اشاره شد، از ابن عربی آثار فراوانی به جا مانده است که کتاب‌های «الفتوحات المکیه» و «فصوص الحکم» او از اهمّیت و اعتبار بیشتری برخوردار است. الفتوحات المکیه که توسط الشّمرانی (متوفی ۹۷۳ ه. ق.) خلاصه شده است، دارای ۵۶۰ فصل در موضوع تصوّف و اصول مربوط به آن می‌باشد.

فصوص الحکم نام اثر دیگر ابن عربی است که دارای ۲۷ فصّ می‌باشد و تاکنون بیش از ۲۰۰ شرح و تعلیقه بر این کتاب نوشته شده است.

ابن عربی در واقع مهم‌ترین نظریه‌پرداز انسان کامل است. او از انسان کامل گاهی با عنوان انسان الحقیقی اسم می‌برد. ابن عربی انسان کامل را «...نایب الحق در زمین و معلّم الملک در آسمان می‌خواند و کاملترین صورتی می‌داند که آفریده شده است و موجودی اکمل از آن به وجود نیامده است و یگانه مخلوقی است که با مشاهده به عبادت حق می‌پردازد که او صورت کامل حضرت حق و آینه جامع صفات الهی است. مرتبه‌اش از حد امکان برتر و از مقام خلق بالاتر است. بین وجوب و امکان برزخ است. و میان حق و خلق واسطه که به واسطه و مرتبه وی فیض و مدد حق که سبب بقای عالم است، به عالم می‌رسد. او احادیث ازلی و دائم و ابدی و کلمه فاصله جامع است نسبت به حق مانند نسبت مردم چشم است به چشم، یعنی همان طور که مقصود اصلی از خلقت چشم که عضو باصره است، مردمک آن است که نظر و بصر تنها به وسیله مردمک چشم حاصل است، همین طور مقصود از ایجاد عالم، انسان به ویژه انسان کامل است که به وسیله او اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر و اتصال اوّل به آخر حاصل و مراتب عالم باطن و ظاهر کامل می‌گردد.»^۲

انسان کامل از دیدگاه مکاتب:

در اکثر مذاهب و مکاتب بشری می‌توان خصوصیات و ویژگی‌های یک انسان کامل و

۱. حلی، علی اصغر (۱۳۸۲): ص ۳۸۹.

۲. جهانگیری، محسن (۱۳۵۹): ص ۳۲۷.

ایده‌آل را جستجو نمود. به روایت دیگر همه مکاتب و مذاهب قائل به وجود انسان کامل‌اند و تنها تفاوت موجود، تفاوت در بیان خصوصیات و مشخصه‌های وجودی انسان کامل می‌باشد که در هر فرقه و مذهبی این تفاوت به صورت کاملاً محسوس و عینی به چشم می‌خورد. به عنوان مثال ماهیت انسان کامل در آئین بودا، آئین زرتشت، آئین اسلام و حتی در نظر دانشمندان و بزرگانی همچون افلاطون، ارسطو، کتفوسیوس، فارابی، عزیزالدین نسفی، محیی‌الدین عربی، مولوی، نیچه، مارکس و... همه و همه مشترک و یکسان است. اما انسان کامل در همه موارد ذکر شده دارای خصوصیات، ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی می‌باشد و به روایت دیگر «هر کسی از ظن خود» کوشیده است تا تعریفی برای آن ارائه نماید.

بنا به اهمیت موضوع، در ذیل به پاره‌ای از مهمترین نظریه‌های موجود در مورد انسان کامل در مکاتب، مذاهب و فرهنگ‌های مختلف بشری به اختصار اشاره می‌کنیم:

الف: انسان کامل از دیدگاه قرآن

همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، لفظ «انسان کامل» در قرآن ذکر نشده، اما مفهوم آن را می‌توان در پاره‌یی از آیات قرآن استنباط کرد.

قرآن انسان را موجودی ذی شعور و دارای اختیار و آگاهی می‌داند و صراحتاً اعلام می‌نماید که هدف از آفرینش آدمی همانا رسیدن به کمال و سعادت جاودان است، از همین رو از آدمی با القابی همچون «خليفة الله» و «صفي الله» یاد می‌کند.

با مطالعه قرآن کریم، آیات فراوانی در خصوص کرامت و بزرگی انسان می‌توان مشاهده نمود که این مسئله نشان از اهمیت فوق‌العاده انسان از دیدگاه قرآن کریم دارد.

ب: انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه

در فرهنگ اسلامی، امیرالمؤمنین علی (ع) به عنوان نمونه کاملی از تمامی فضایل و کمالات اخلاقی به حساب می‌آید و پس از پیامبر اکرم (ص)، به عنوان کاملترین انسان در جهان اسلام شناخته می‌شود. در نهج البلاغه حضرت علی (ع) جنبه‌های مختلف سیمای انسان کامل به تصویر کشیده شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. امام علی (ع) در خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه، خطاب به «مام» یکی از یاران خود، ویژگی‌های

انسان کامل را چنین توصیف می نماید:

«دل‌هایشان از خوف الهی اندوهگین است و از اینکه در برابر فرمان الهی سرریز زنند سخت نگرانند.

بدن‌هایشان بر اثر عبودیت خالق نحیف شده است.

نیازمندی آنها بسیار کم است چرا که آنان از بند تملقات دنیوی رها شده‌اند.

دنیا می‌کوشد آنان را فریب دهد ولی آنها فریب دنیا را نمی‌خورند.

در کلام و گفتارشان بسیار راستگو و صادق هستند و جز بر مبنای حق و حقیقت سخن نمی‌گویند.

راه رفتن و زندگی آنان براساس تواضع و فروتنی است...»^۱

ج): انسان کامل از دیدگاه زرتشت

زرتشت انسان را موجودی آزاد و مختار می‌داند و از این رو معتقد است که هر علمی را که انسان انجام می‌دهد، مستوجب پاداش یا مجازات می‌باشد.

از نظر زرتشت انسان کامل انسانی است که همواره به ستایش و پرستش آفریدگار جهان مشغول باشد؛ آن هم ستایشی خالص و بدون ریا.

انسان کامل از هرگونه جنگ و خونریزی به دور است و حتی با دشمنان و مخالفان خود نیز با مراودت و دوستی برخورد می‌نماید.

در انسان کامل خشم و غضب راهی نداشته و این چنین انسانی همیشه از گناه دوری می‌گزیند.

در اندیشه زرتشت «انسان کامل باید به حقوق دیگران احترام گذارده و آزادی آنها را پایمال نسازد.»^۲

د): انسان کامل از دیدگاه افلاطون

از دیدگاه افلاطون مهمترین ویژگی یک انسان کامل، بهره‌مندی از علم و دانش است. در نظر او آنچه مجالی برای خودنمایی می‌یابد؛ همانا علم و آگاهی است و نه چیز دیگر.

«انسان کامل افلاطون بیش از همه دوستدار علم و حکمت است، آن هم کل حکمت نه جزئی از اجزای آن. چرا که فیلسوف باید در جستجوی شناخت حقایق یا مثل باشد نه پدیده‌های ظاهری که سایه‌های مثل می‌باشند. و در واقع کسی که تنها به شناخت جزئیات می‌پردازد، از یک زندگی حقیقی و کامل برخوردار نیست.»^۱

مولوی و انسان کامل

انسان کامل از دیدگاه مولوی، انسانی است که دارای یک سلسله خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فردی است که این صفات و ویژگی‌ها به ندرت در یک فرد جمع می‌شود. از این رو انسان کامل به سختی یافت می‌شود و از این منظر در حکم «کیمیایی کمیاب» است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
مولوی در همین رابطه و در جای دیگر می‌گوید:

گرد هر بازار دل پر عشق و سوز
هین چه می‌جویی به پیش دکان
در میان روز روشن چیست لاغ؟
گفت من جویم به هر سو آدمی
گفت من جوای انسان گشته‌ام^۲

«مولانا انسان کامل را در هر زمان که در مثنوی غالباً از او با تمایزی نظیر «قطب»، «پیر»، «کامل»، «اوستاد»، «کعبه»، «مؤمن»، «ولی» و... یاد می‌کند. سرافیل وقت خود می‌داند که مردگان از حیات روحانی و محرومان از معارف ربانی را جانی تازه و دوباره می‌بخشد و آنها را به خلعت معرفتی آسمانی می‌آراید.»^۳

مولانا معتقد است که انسان دارای دو بعد روحانی و حیوانی می‌باشد که هر کدام

۱. نصری، عبدالله: ص ۱۲۹.

۲. فروزانفر، بدیع‌الزمان: غزل ۴۲۱.

۳. اعتمادی نیا، مجتبی: ش ۲۲۶۳۵، ص ۶.

۴. نیکلسون، رینولد: ج ۵ بیت ۲۸۸۷.

خود دارای مراتب و سیری می‌باشد. پس وجود انسان در حقیقت به صورت دو ساختی است.

قرآن کریم نیز انسان را دارای دو جنبه مادی و معنوی دانسته است: از یک طرف موجودی سرشته از گل و از سوی دیگر موجودی که حدیث «نفخت فیہ من روحی» درباره او صدق می‌کند.

مولوی معتقد است که روح متعلق به عالم علوی است و تن از عالم خاکی. بنابراین روح را جاودانه و سرمدی و تن را زوال‌پذیر می‌داند.

مولوی درباره آفرینش «خلق عالم» می‌گوید:

در حدیث آمد که یزدان سجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گروه را جمله عقل و علم و جود	آن فرشته‌ست، او نداند جز سجود
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فریبی
این سوم هست آدمیزاد و بشر	نسیم او را فرشته و، نیمش خرا ^۱

مولوی در دفتر اول این نکته را بیان می‌کند که خداوند به عنوان آفتاب حقیقت است و در پاره‌یی مواقع در کسوت انسان کامل خود را نشان می‌دهد:

در بشر روپوش کردست آفتاب فهم کن واللہ اعلم بالصواب^۲
و در جای دیگر می‌گوید:

آفتابی در یکی ذره نهان	ناگهان آن ذره بگشاید دهان
ای هزاران کعبه پنهان در کنیس	ای غلط‌انداز عفریت و بلیس ^۳

مولوی با این تمثیل‌ها این نکته را مطرح می‌نماید که انسان کامل در ظاهر ممکن است ذره و شیء کوچک و بی‌مقداری باشد، ولی در نهان به مثابه خورشیدی عظیم و نیرویی شگفت‌انگیز است که بر کل هستی و خلقت اشراف دارد.

«مولانا در مثنوی این مطلب را بیان می‌کند که روح انسان کامل به مبدأ غیب و خارج از

۲. همان، ج ۱، بیت ۲۹۶۴.

۱. نیکلسون، رینولد: ج ۴، بیت ۱۲۹۷ به بعد.

۳. همان، ج ۶، بیت ۴۵۸۰.

تصویر معقولات بشری متصل است و به همین اتصال و ارتباط است که از عالم علوی که کانون نور و علم و حیات و قدرت و سلطنت بی‌نهایت ازلی است، فیض می‌گیرد و پرتو آن را به عالم سفلی می‌رساند و از همان مقام امر الهی است «الا له الخلق و الامر» که بشر با اختلاف درجات، به تبلیغ رسالت یا نبوت و ارشاد و هدایت خلق مأمور می‌گردد.^۱

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق‌اند این پیغمبران^۲

مولانا مهمترین اصل در بیان جایگاه انسان کامل را مقام نیابت و خلافت کلیه او از حق در عرصه کائنات می‌داند و او را واسطه بین حق و خلق معرفی می‌نماید. وی این مقام را در درجه اول و به طور کامل از آن پیامبر اکرم (ص) و سپس انبیاء الهی دانسته و پس از ایشان متعلق به سران و اقطاب می‌داند. از دیدگاه وی مقام خلافت حضرت رسول (ص) به عنوان مظهر اتم و اعلای انسان کامل، مقامی است که برتر از آن قابل تصور و حصول نیست. او زاده نهایی در عرصه آفرینش است:

زاده ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان

و بین وی و حق فاصله و جدایی نیست. او حق است و حق اوست.^۳

مولوی در مثنوی رسول اکرم (ص) را مظهر و نمونه اهلای انسان کامل معرفی می‌کند. مولوی نور حضرت محمد (ص) را روح الهی یا عقل کل می‌داند و مابقی را جزئی از این کل. او وجود پیامبر را به عنوان یک انسان کامل که هدف و غایت اصلی آفرینش می‌باشد معرفی می‌کند و بر این تأکید می‌کند که حقیقت وجودی پیامبر اکرم (ص) شریفترین و کاملترین مخلوقات عالم بوده است:

پس سری که مغز آن افلاک بود اندر آخر خواجه ولولاک^۴ بود
 ما جهانی را بدو زنده کنیم چرخ را در خدمتش بنده کنیم^۵
 با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او خدا لولاک گفت^۶

۱. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹): ص ۳۲۱.

۲. نیکلسون، رینولد: ج ۱، بیت ۶۷۳.

۳. نیکلسون، رینولد: ج ۲، بیت ۹۷۲.

۴. قدرت الهی، احسان: ش ۱۵۴، ص ۴۷.

۵. همان، ج ۵، بیت ۲۷۳۷.

۶. همان، ج ۴، بیت ۱۰۳۱.

گر نبودی او، نیابیدی فلک
گردش و نور و مکانی ملک^۱
مولوی پس از حضرت محمد (ص)، انبیاء الهی را به عنوان انسان‌های کامل معرفی
می‌نماید:

انبیا را واسطه زان کرد حق
تا پدید آید حسدها در قلق^۲
عقل عقلا ند اولیاء و عقل‌ها
بسو مثال اشتران تا انتها^۳

مولانا در جای جای مثنوی، هر جا فرصتی دست دهد، به موضوع «انسان کامل» می‌پردازد و گاه در قالب داستان یا حکایتی سعی در بازشناسی انسان کامل می‌نماید. به عنوان نمونه در داستان گرفتار شدن «باز» به ویرانه جفندان، از باز به عنوان مظهري از انسان کامل یاد می‌کند که در اسارت امور حسی و دنیایی (جفندان) گرفتار می‌شود. در این داستان جفندان تصور می‌کنند که باز آمده است تا آشیانه و لانه آنان را تصاحب و اشغال کند، اما باز که متهم به غصب کردن خانه جفندان شده، به شیرینی تمام پاسخ می‌دهد:

من نخواهم بود اینجا، می‌روم
سوی شاهنشاه راجع می‌شوم
خویشتن مکشید ای جفندان که من
نسه مقیم می‌روم سوی وطن
این خراب‌آباد در چشم شماست
ورنه ما را ساعد شه باز جست^۴

مولوی تمام انسان‌ها را به پیروی از باز (انسان کامل) دعوت می‌کند و هر کسی را که با باز قرین و هم‌صحبت شود، می‌ستاید. مولوی در بیان لطیف و عمیق خویش بر تأثیر انسان کامل (باز) تأکید نموده و از زبان باز (انسان کامل) می‌گوید:

در من آمیزید تا نازان شوید
گر چه جفدانید، شه‌بازان شوید
آنکه باشد با چنان شامی حبیب
هر کجا افتد چرا باشد غریب
هر که باشد شاه‌دردش را دوا
گر چو نی نالد نباشد بی‌نوا
مالک ملکم نیم من طبل خوار
طبل بازم می‌زند شه از کنار

۱. نیکلسون، رینولد؛ ج ۶، بیت ۲۱۰۴. ۲. همان، ج ۲، بیت ۸۱۸.

۳. همان، ج ۱، بیت ۲۲۹۸. ۴. همان، ج ۲، بیت ۱۱۳۹.

طبل باز من ندای ارجمی حق گواه من به رغم مدعی
 من نیم جنس شهنشه دور از او لیک دارم در تجلی نور از او...
 جنس ما چون نیست جنس شاه ما مای ما شد بهر مای او فنا
 چون فنا شد مای ما او ماند فرد پیش پای اسب او گردهم چو گرد
 خاک شد جان و نشانی‌های او هست بر خاکش نشان پای او^۱
 استاد جلال‌الدین همایی «انسان کامل» از منظر مولوی را چنین بیان می‌نماید:

«...عظمت مقام انسان کامل اعم از انبیاء و اولیاء در نظر مولوی به حدی است که آن گروه را نوعی ممتاز و صفتی جدا و دارای روح و جانی جدا از سایر افراد بشر می‌شمارد... انسان کامل مظهر تام و تمام الهی و آئینه سر تا پا نمای حق و نایب و خلیفه خداوند است. مولوی می‌گوید حق تعالی برای هدایت خلق و تکمیل نفوس بشری از غیب وحدت به شهود کثرت در هیکل ناسوتی بشریت متجلی شده است تا به مقتضای جنسیت جسمانی جاذب و هادی خلاق باشد، پس انسان کامل عین حق است از راه اتحاد ظاهر و مظهر، و به وحدت تجلی نه به اتحاد ذاتی یا حلول خداوند در هیکل انسانی»^۲

مولوی معتقد است که هیچ عصر و زمانی از وجود مردان خدا و اولیاء‌الله خالی نیست و همواره در اعصار مختلف یکی از این مردان خدا حضور دارند «پس به هر دوری ولی قائم است».

مولوی بر وجود انسان کامل در هر دوره و زمانی تأکید می‌نماید و اعتقاد دارد که همواره حجت ولی عصر، که در واقع همان انسان کامل است، در زمین وجود دارد:

«همانطور که انواع طبیعی، به وجود افراد متعاقب موجودند، نوع الهی انسان کامل نیز به تعاقب و تسلسل افراد در هر عصری موجود است؛ یعنی هیچ زمان و دوره‌یی نیست که از حجت ولی عصر که به اعتقاد صوفیه همان انسان کامل مکتل است، خالی باشد؛ چیزی که هست شناسایی و اتصال به آن طایفه برای همه کس به زودی میسر نیست؛ بلکه

حصول این توفیق، منوط به طلب و استمداد ذاتی اشخاص و مدد رحمت الهی به پایمردی عنایت همان مردان کامل است.^۱

ویژگی های انسان کامل از دیدگاه مولوی:

«انسان‌های کامل و اولیاء و اقطاب الهی از آنجا که در سایه تہذیب و ماہیت بشری خویش به مرتبہ فنا در حق واصل گردیدہ‌اند، طبیعتاً از صف سایر ناس ممتاز گشته و از جایگاہ ویژه‌ای برخوردارند. لازمہ چنین تفاوت و تمایزی، تباین ایشان در احوال و روحیات و همچنین احکام و تکالیف ظاہری و باطنی بودہ، تافتہ‌ای جدا بافتہ محسوب می‌گردند. بدین جهت نیز قادر بہ انجام امور بودہ و از توانمندی‌های ویژه‌ای سود می‌برند کہ عامہ مردم، بلکہ ہمہ کسانی کہ بہ معرفت قلبی دست نیافتہ‌اند، از آن بی‌بہرہ‌اند.»^۲

مولوی ویژگی‌ها و صفات مهم و برجستہ‌یی را برای انسان‌های کامل بیان می‌نماید کہ در ذیل بہ پارہ‌یی از مهمترین این ویژگی‌ها اشارہ می‌نمائیم:

۱- تحمل مشقات از جانب سالک

۲- هیبت و شکوہ

۳- آگاهی بر اسرار و رموز

۴- فارغ بودن از تعلقات دنیوی

۵- خاموشی و سکوت

۶- ابن الوقت بودن

۷- راضی بودن بہ رضای حق

۸- لاابالی بودن و پاکبازی

۹- آینه تمام نمای دیگران

۱۰- کرامات و خرق عادات

۱. همایی، جلال‌الدین: ج ۲، ص ۸۲۷. ۲. قدرت الهی، احسان: ش ۱۵۹، ص ۴۱.

۱۱- سایه یزدان بودن

۱۲- روشن بین بودن

۱- تحمل مشقات از جانب سالک:

برای انسان کامل تحمل مشکلات و صبر بر اتفاقات ناگوار و ضمانت یک رسالت اصلی می‌باشد و مولوی انسان کامل را به صبر نمودن و تحمل مشقات و سختی‌ها دعوت می‌کند، چرا که صبر و تحمل باعث صافی شدن دل و طی نمودن مراحل کمال می‌شود:

هر کرا بینی شکایت می‌کند	که فلان کس راست طبع و خوی بد
این شکایت گر بدان که بد خو است	که سران بدخوی را او بدگوست
زانکه خوشخو آن بود کو در خمول	باشد از بدخو و بدطبعان حمول
لیک در شیخ آن گله ز امر خداست	نی پی خشم و سماوات و هواست
آن شکایت نیست هست اصلاح جان	چون شکایت کردن پیغمبران
نـاـحمـولـی انبیا از امردان	ورنه جمال ست بد را حملشان
طبع را کشتند در حمل بدی	نـاـحمـولـی گر بود، هست ایزدی
ای سلیمان در میان زاغ و باز	حلم حق شو با همه مرغان بساز ^۱

۲- هیبت و شکوه:

در مثنوی انسان کامل از شکوه و جلال خاصی برخوردار است. شیخ نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد می‌گوید: «باید که با هیبت باشد تا مرید را از شکوهی و عظیمی و هیبتی در دل بود تا در غیبت و حضور مؤدب باشد»^۲

البته این ترس، ترس مذموم و «بزدلی» نیست بلکه مراد همان ترس ممدوح و پسندیده و خشیت مرید است.

۲. ریاحی، محمدامین: ص ۲۴۸.

۱. نیکلسون، رینولد: ج ۴، بیت ۷۷۲ به بعد.

حضرت آدم (ع) هنگام رویارویی با حضرت حق از روی ترس و هیبت می‌گوید:
 گفتم: ترسیدم ادب نگذاشتم
 گفتم من هم پاس آنت داشتم
 هر که آرد حرمت او حرمت برد
 هر که آرد قند، لوزینه برد^۱

۳- آگاهی بر اسرار و رموز:

در مشنوی انسان کامل کسی است که می‌تواند به واسطهٔ دل صیقلی و صاف خود
 رازهای دیگران را به عینه مشاهده کند.

شیخ کو یینظر بنورالله شد
 از نهایت وز نهفت آگاه شد
 چشم آخرین بیست از بهر حق
 چشم آخر بین گشاد اندر سبق^۲
 مولوی این ویژگی را ودیمه‌یی از سوی حضرت حق می‌داند که به انسان‌های کامل
 ارزانی شده است:

پیش سبحان پس نگه دارید دل
 تا نگرید از گمان بد خجل
 کو ببیند سر و فکر و جست و جو
 همچو اندر شیر خالص تار مسو
 آنکه او بی‌نقش، ساده سینه شد
 نقش‌های غیب را آینه شد
 سر ما را بی‌گمان، موقن شود
 زانکه مؤمن آئینه مؤمن بود
 چون زند او فقر ما را بر محک
 پس یقین را باز داند او ز شک
 چون شود جانش محک نقدها
 پس ببیند قلب را و قلب را^۳

۴- فارغ بودن از تعلقات دنیوی:

به عقیدهٔ مولوی، انسان کامل هیچ توجهی به عالم محسوسات و امور جزوی ندارد و
 در واقع از محدودهٔ حصار امور دنیوی و مادیات عبور کرده است.
 قرآن در این مورد می‌فرماید:

۲. همان، ج ۲، بیت ۱۵۶۷ به بعد.

۱. نیکلسون، رینولد؛ ج ۱، بیت ۱۲۹۴ به بعد.

۳. همان، ج ۱، بیت ۳۱۲۴ به بعد.

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ [خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى]...»^۱

«بگو سرمایه دنیا ناچیز بوده و آخرت برای پرهیزکاران نیکوتر است.»

مولوی درباره این گونه انسانها می‌گوید:

از ورای آن همه کرد آگهت

رسته او از پنج حس و شش جهت

چون برآرد یوسفی را از درون

زین چه شش گوشه گر نبود برون

جسم او چون دلو درچه چارکن^۲

واردی بسالای چرخ بسی ستن

و در جای دیگری می‌گوید:

محترز گشته‌ست زین شش پنج نرد^۳

از شش و از پنج، عارف گشت فرد

۵- خاموشی و سکوت:

خاموشی و سکوت همواره یکی از اصول اولیّه اهل تصوّف و عرفان بوده و از اهمّیت بسیار زیادی برخوردار است. در قرآن نیز به این مسئله اشاره شده و خداوند از انسان‌ها می‌خواهد که نخست خاموشی و سکوت اختیار کنند و گوش‌هایشان را آماده شنیدن نگاه دارند تا شاید مورد رحمت واقع شوند: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۴ در متون عرفانی دیگر نیز به این امر توجه ویژه‌ای شده است به عنوان مثال یک باب از کتاب رساله فشریه به صورت کامل به این امر اختصاص داده شده است.

مولوی معتقد است که انسان کامل نیز نباید هر حرفی را بر زبان براند و می‌بایست ضرورت سخن و گفتار را رهایت نماید و در پنهان داشتن سرّ و راز بندگان خداوند بکوشد:

وین نشان جستن، نشان علت است

صبر و خاموشی جذوب رحمت است

آید از جانان جزای اتصتوا

اتصتوا بپذیر تا بر جان تو

۲. نیکلسون، رینولد: ج ۶، بیت ۲۵۶۸ به بعد.

۱. سوره نساء، آیه ۷۷.

۴. سوره اعراف، آیه ۲۰۲.

۳. همان، ج ۶، بیت ۲۵۶۷.

تا بدانی ناله چون که را رواست بی‌لب و دندان ولی را ناله‌هاست^۱
مولوی این موضوع را در حکایت «توبه نصح و رفتن او پیش عارف» نیز مطرح
می‌کند و درباره انسان کامل متذکر می‌شود که:

بر لبش قفل است و در دل رازها	لب خموش و دل پر از آوازا
عارفان که جام حق نوشیده‌اند	رازها دانسته و پوشیده‌اند
هر که را اسرار کار آموختند	مهر کردند و دهانش دوختند ^۲

۶- ابن‌الوقت بودن:

یکی از ویژگی‌های مهمی که مولوی برای انسان کامل بیان می‌کند «ابن‌الوقت» بودن
می‌باشد. از این نظرگاه انسان کامل انسانی است که فرصت به دست آمده را از دست
نمی‌دهد و وقت را غنیمت می‌شمرد و لحظه به لحظه در راه کمال و پیشرفت خود
می‌کوشد:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق^۳
و در جای دیگر می‌گوید:

صوفی ابن‌الوقت باشد در مثال	لیک صافی، فارغ است از وقت و حال
میر احوال است نه موقوف حال	بسنده آن ماه باشد، ماه و سال ^۴

۷- راضی بودن به رضای حق:

انسان کامل در مسیر سیر و سلوک خویش همواره به اراده و مشیت حق تعالی امیدوار
است و همیشه در رضایتمندی به سر می‌برد و آنچه صلاح و مصلحت کار است را با
کمال میل می‌پذیرد:

چون قضای حق، رضای بنده است حکم او را بنده خواهند شد

۱. نیکلسون، رینولد؛ ج ۳، بیت ۲۷۲۵ به بعد.

۲. همان، ج ۵، بیت ۲۲۳۸ به بعد.

۳. همان، ج ۱، بیت ۱۳۲.

۴. همان، ج ۳، بیت ۱۴۲۰ به بعد.

زندگی خود نخواهد بهر خود
هر کجا امر قدم را مسلکی است
نسی پی ذوق حیات مستلذ
زندگی و مردگی پیشش یکی است
بهر یزدان می‌زید نی بهر گنج
بهر یزدان می‌مرد نه از حرف ورنج^۱

۸- لایالی بودن و پاکبازی:

انسان کامل از عشق الهی سرشار است و این عشق لایالی است و انسان کامل را به بی پروایی سوق می‌دهد:

لایالی عشق باشد، نی خرد
سخت رویی که ندارد هیچ پشت
عقل آن جوید کزان سودی برد
بهره جویی را درون خویش کشت
پاک می‌بازد نباشد مزد جو
آنچنان که پاک می‌گیرد ز هو
زانکه ملت فضل جوید یا خلاص
پاکبازانند قربانان خاص^۲

۹- آینه تمام‌نمای دیگران:

انسان‌های کامل به واسطه آنکه در وجود آنها تمام صفات و ویژگی‌های خوب و پسندیده متجلی شده است، به عنوان یک آینه تمام‌نما برای سایر مردمان به حساب می‌آیند و مردم از آنها به عنوان یک الگوی تمام عیار تبعیت می‌کنند:

نقش جان خویش می‌جستم بسی
گفتم آخر آینه از بهر چیست
هیچ می‌نمودم نقشم از کسی
تا بدانند هر کسی که جنس کیست
آینه جان نیست الا روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار^۳

۱۰- کرامات و خرق عادات:

انسان‌های کامل بر اثر ارتباط عمیق و ناگستنی که با مبدأ نور و عالم روح دارند از

۱. نیکلسون، ریتولند: ج ۳، بیت ۱۹۰۶ به بعد.

۲. همان، ج ۶، بیت ۱۹۶۷ به بعد.

۳. همان، ج ۲، بیت ۲۰۷۵ به بعد.

امور حسی و دنیوی به کلی منقطع شده و به جایی می‌رسند که صاحب کرامات و خرق عادات می‌شوند و از این حیث نیز با سایر انسان‌های عادی متفاوتند:

بسرزند بر دل ز پیران صفی	معجزاتی و کراماتی خفی
کمترین، آنکه شود همسایه مست	کاندرونشان صد قیامت نقد هست
بر خمیر جان طالب چون حیات ^۱	پر زند از جان کامل معجزات

۱۱- سایه یزدان بودن:

انسان کامل در مثنوی به لحاظ آنکه با حضرت احدیّت یگانگی و هماهنگی کامل یافته است، در واقع به عنوان سایه حق می‌باشد. «هو الانسان الكامل المتحقق بالحضرة الواحدیة أو بالحضرة الذاتیه»^۲ سایه یزدان انسان کامل است که در حق فانی شده همچون سایه که از خود وجودی ندارد و حرکت او تابع حرکت آفتاب است؛ ولی کامل از آن جهت که به حق پیوسته است و میان او و حق فاصله نیست، چنان که میان سایه و آفتاب تنها خطی موهوم فاصل است؛ و گرنه جدایی میان ولی و حق زاده اوهام است.^۳

سایه یزدان چو باشد دایه‌اش	وارهاند از خیال و سایه‌اش
سایه یزدان بود مرد خدا	مرده او زین عالم و زنده خدا
دامن او گیر زوتر بی‌گمان	تا رهی در دامن آخر زمان ^۴

۱۲- روشن بین:

انسان کامل همواره دارای دیده‌یی روشن بین و آگاه است. «از آن رو که انسان برین از زنجیره علل و اسباب طبیعی رهیده، دیده‌ای سبب سوراخ کن و حقیقت‌یاب یافته است، بدین جهت هیچ حجابی دیده باطن او را نپوشاند.»^۵

۲. حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۵): ۲۵۴.

۱. نیکلسون، رینولد: ج ۵ بیت ۲۸۵۶ به بعد.

۴. نیکلسون، رینولد: ج ۱، بیت ۴۲۲ به بعد.

۳. همان، ص ۲۵۵، ۲۵۴.

۵. زمانی، کریم (۱۳۸۳): ص ۲۱۳.

تو که در حسی سبب را گوش‌دار	بی‌سبب بیند چو دیده شد گذار
منصب خرق سبب‌ها ان اوست	آنکه بیرون از طبایع جان اوست
چشم، چشمه معجزات انبیا ^۱	بی‌سبب بیند نه از آب و گیا

* * *

بنابر آنچه گذشت مولوی در کتاب ارزشمند مثنوی معنوی بسیاری از مباحث مربوط به عرفان نظری و عملی و همچنین سیر و سلوک انسان و مراحل خروج به «نردبان آسمان» را در قالب ابیاتی شیرین و به دور از تکلف مطرح می‌سازد و بر این عقیده است که آدمی برای دستیابی به خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت خویش نیازمند پیروی از انسان کامل است؛ از این رو در مثنوی خود هر جا فرصتی دست دهد، می‌کوشد تا به انواع مختلف ویژگی‌ها و صفات انسان کامل را، چه در قالب تمثیل یا حکایت و... مطرح سازد.

کتابشناسی

- الهی قمشهای، مهدی (۱۳۷۷): ترجمه قرآن کریم، تهران، هاد.
- اسفندیار، محمودرضا (۱۳۸۱): انسان کامل اثر عزیزالدین نسفی، تهران، مؤسسه فرهنگی اهل قلم.
- اعتمادی نیا، مجتبی (۱۳۸۱): رساله مشوش انسان کامل در مثنوی، روزنامه اطلاعات، ۸۱/۸/۲۸ شماره ۲۲۶۳۵.
- انصاری، شهره (۱۳۷۴): سیمای انسان کامل، فصلنامه علمی - پژوهشی فرهنگ، سال هشتم، شماره یک.
- بوسکالیان، لئو (۱۳۷۱): هنر انسان کامل بودن، ترجمه زهره فتوحی، تهران، فتوحی.
- جهانگیری، محسن (۱۳۵۹): محیی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۲): جلوه‌های عرفان و چهره‌های عارفان، تهران، نشر قطره.
- _____ (۱۳۸۵): شرح مثنوی، تهران، زوآر.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۳): مرصاد العباد، تهران، علمی.
- زمانی، کریم (۱۳۸۳): میناگر عشق: شرح موضوعی مثنوی معنوی، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷): "انسان کامل"، روزنامه همشهری، ۷۷/۱/۱۶، شماره ۱۵۱۱.
- قدرت الّهی، احسان (۱۳۷۸): "ویژگی‌های انسان کامل در مثنوی"، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۹.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴): انسان کامل، تهران، صدرا، چاپ سیزدهم.
- مولوی بلخی، مولانا جلال‌الدین (۱۳۳۶): دیوان کبیر، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۵۰): مثنوی، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- نصری، عبدالله (۱۳۷۱): سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ سوم.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹): مقالات ادبی، تهران، نشر هما، ج اول.
- _____ (۱۳۵۶): مولوی چه می‌گوید، تهران، آگاه، ج ۲.